



## طنزی کاتور

## اشاره



**تا وقتی طنزی کاتور** هم چنان ادامه دارد و از طرف اداره ضد اطلاعات مجله فردوسی و مأموران ضدجاسوسی گوش به فرمان سردبیر توقیف نشده است، تمام خواننده گان جهانی باید یادداشت علمی زیر را به خاطر بسپارند تا در موقع مطالعه قاطی نکنند.

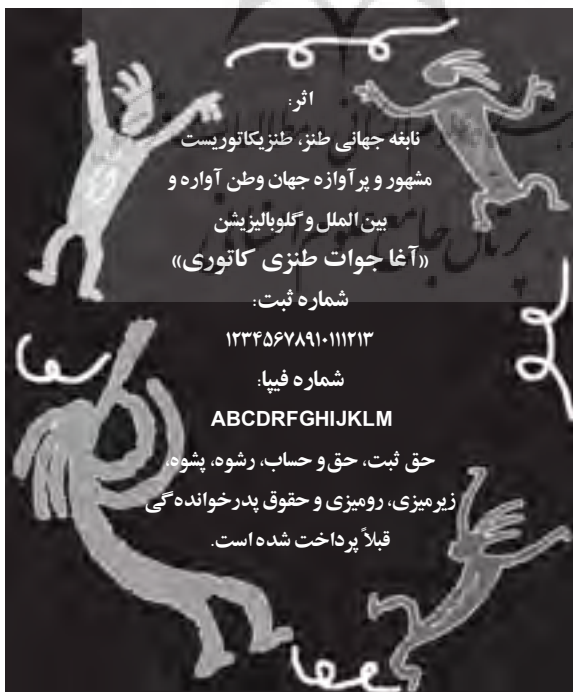
**در این طنزی کاتور** بی مانند، استثنایی و جهانی، دو چهره بسیار مشهور و پرآوازه که چندین مرتبه دست رد به سینه ی تقدیم کننده گان جایزه اسکار زده اند وجود دارند که از جای گاه بسیار بالا و پرزیدنسی<sup>(۱)</sup> برخوردارند به عبارت:

ساده است. قلبی مهربان دارد، اما ظاهرش به گونه ای است که همه فکر می کنند آغا جوات ختم روزگار است و آخر سر. به جای استفاده از عقلی که ندارد همیشه با حرکات فیزیکی با اطرافیانش روبه رو می شود و صدتا ویژه گی های استثنایی دیگر.

۲ - مش رحیم = می گوید همه کاره است و از هر کاری سر درمی آورد. شغل اصلی اش آبدارچی، باشی است اما، کار چاق کنی، دلالی، حرف مفت زنی، آدم فروشی، خرید و فروش کوپن، و صفحه گذاری پشت سر این و آن از

را با شکل خاصی بیان می کند که باعث خنده اطرافیان می شود. ظرفیت مخ و یادگیری اش خیلی کم است.

۱- آغا جوات = بیش تر از ۱۰۰ تا کار دارد. هم طنزی کاتورنویس است، هم گردن کلفت، هم داش مشتی، هم راننده، هم سیاست مدار، هم روزنامه نگار، هم سبزی خوردکن، هم ضعیف کش، هم پخش کننده مجله و ... با قد و قواره ۲۱۰ سانتی متری، هیکلی بسیار تنومند، قوی، سنگین و پرزور. از نظر خرزوری، هیچ کس حریفش نیست. خیلی دوست دارد هر چه زودتر پول دار بشود، حالا از چه راهی، مهم نیست. چون که زبانش بیش تر از حد معمول دراز است، کلمات



خصوصیات او است. تریاکی است، اما خجالت می کشد به آن اعتراف کند. آدم بی چاره‌ای است که زن و بچه هایش ترکش کرده اند. سواد ندارد، جامعه او را آب زیرکاه، چموش و نان به نرخ روزخور بار آورده است. اگر دستش به جایی بند شود نان و نمک یا دوست و دشمن نمی شناسد. ۱۵۰ سانتی متر قد و حدود ۴۰ کیلو وزن دارد. خیلی ضعیف و ریفواست، اما موقع راه رفتن مثل یک پهلوان شاخ و شانه می کشد. مانند تمام تریاکی‌ها با لهجه‌ی خاصی حرف می زند و واژه‌های ز-ژ-س-ش و بسیاری دیگر را موقع صحبت کردن قاطی می کند. تا آدم به نوع حرف زدن خاص تریاکی‌ها آشنا نباشد، در آغاز چیزی از حرف زدنشان نمی فهمد.

و اما اصل داستان

### راه ثروتمند شدن

مش رحیم که فکر می کرد آغا جوات به خواب رفته و حرف هایش را نمی شنود، شروع کرد به شیرین زبانی، گُرگُری گفتن و پشت سر آغا جوات صفحه گذاشتن.

این جوری:

آغا جوات، اگه بگم به جان من، باورت نمی شه. تو بمیری، به جان

بچه هات، به هیكل ۲/۵ متری قناس و فیل و زنت قشَم! به جان پدرت راشتم می گم.

چند مدت قبل گفتمی ترتیبی داده‌ای که حضرت عالی جناب آغا زاده مژلوم و ژندانی حاج آغا شهرام خان جزایری خان را به بهانه‌ی مَرخشی از دانشگاه علوم اعتیاد و ایدز اوین فراری بدی که دوتایی بروید آلمان، ۱۰۰۰ تا بنز الگانش بیاری که بین وزیر، وکلای فقیر و بی چاره تقسیم کنی که خالی بندی بود.

بعد از مدتی گفتمی با چند تا از اون گردن کلفتای مقامات کلیدی می خواهی بری قَبْرِش خرد کنی و به جای گاوهای نر شیریده به امت شیر ندیده قالب کنی، که نکردی

دوباره گفتمی شیش شد و ششت و شیش تا از اون کشتی های آقینوش پیمان آب جوی ماء شعیری شگی ۵۵ میکده وارد کردی که بین امت بی کُلیه و شنگ کُلیه دار با قیمت تعاونی از تولید به مَشْرَف و مجانی تقسیم کنی، که اون هم ماشت بندی بود.

چند وقت بعد گفتمی ۷۰ میلیارد امژای این ترنتی جمع کردی که مانع آب انداختن شد شیوند و غرق شدن آشار باشتانی تنگه‌ی الاغی و کاخ های پادشاهان صفوی و اموی

دوره ۱۰۰ میلیون شال قبل از تاریخ بشی و آرام گاه پادشاه پادشاهان فتح علی شاه ذکرنژاد کبیر را از رفتن زیر آب شد شیوند نجات بدی که این هم اند خالی بندی بود و...

مش رحیم همین جوری داشت پشت سر هم آسمون، ریسمون می بافت و پشت سر آغا جوات صفحه می گذاشت و باعث خنده اطرافیان می شد که ناگهان آغا جوات مانند یک پلنگ گرسنه به مش رحیم حمله کرد و یک دستی گردنش را گرفت و او را به سمت خودش کشید.

آغا جوات در حالی که تمام گُرگُری های مش رحیم را شنیده بود با عصبانیت گفت:

مردیکه‌ی ریفوی، معتاد، تریاکی و مُفنگی! حالا کارت به جایی رسیده که از جان من و بچه هام و مادرم مایه میداری؟ پدر سوخته‌ی معتاد، الان می کشمت.

آغا جوات راست، راستی داشت مش رحیم را خفه می کرد که با خواهش و التماس ما کوتاه آمد و او را رها کرد... ولی ادامه داد ...

که ما شدم خالی بند و آغا زاده و دروغ گو و تو تریاکی ایکبیری شدی راست گو، بله؟! و ناگهان مشت محکمی به سر مش رحیم کوبید و مش رحیم

سرس

سال پنجم بهمن و اسفند ماه - شماره ۵۰۰۰۰

فردوسی

بی هوش پهن شد روی زمین. نیم ساعتی مش رحیم روی زمین افتاده بود که آخرالامر یک استکان چای بسیار پررنگ شیرین بایک حبه تریاک که زیر زبانش گذاشتند او را به حال آورد و سرپا ایستاد.

- مش رحیم مدتی طول کشید تا از اوضاع باخبر بشود. طفلکی خیلی ترسیده بود و مرتباً از آغاجوات با ترس و التماس می خواست که فراموش کند.

- آغاجوات که منتظر همین فرصت بود و شکار را در چنگال خود اسیر می دید با سیاست او را به سمت خودش کشید و گفت: این دفعه می بخشمت، اما با چند شرط.

- مش رحیم در حالی که بادیست چپش جای مشت آغاجوات را روی سرش مالش می داد با ترس گفت: رو چشم!

- آغاجوات هم از فرصت استفاده کرد و گفت: خره، خوب گوشاتو واکن، بین چی می گم! تا کی می خواهی باربری و نوکر این و اون باشی؟! من یه فکری به سرم زده که اگه یه ذره عقل تو اون کله گاو میشت باشه، ظرف یکی، دو هفته من صاحب بنز الگانس میشم، تو هم اون قدر

گیرت میاد که یه ژیان بهت برسه. مش رحیم در حالی که هنوز با دست چپش روی سرش را ماساژ می داد گفت:

- آغاجوات پهلوون! حالا بگو بینم نقشه ت چیه؟

- آغاجوات: من ترتیبی داده ام که



از همین امروز میری کلاس کانگ فو و کاراته. من بارفقا صحبت کردم که بعد از یک ماه تو را به صورت یک چریک کارکشته و حرفه ای تحویلیم بدهند. فقط گوش کن! نه حرف بز، نه چیزی بپرس! خفه! شیرفهم شد؟! حرف زیادی، یعنی بریده شدن سرت. اطلاعاتی های الاستخبارات با یک چشم برهم زدن تو را قورت می دهند. مش رحیم = رو چشم. اصلاً من مادر زادی خر و کر و کور و لال و گنگ بوده ام و هستم.

۳۰ روز بعد

آغاجوات = مش رحیم چرا

دستاتو باندپیچی کردی؟

مش رحیم = فند زدم.

آغاجوات = چی چی زدی؟

مش رحیم = فند زدم! فند!

آغاجوات = بازدارای عصبانیم

می کنی مُفنگی. منظورت از فند زدم،

چیه؟!

مش رحیم که از دیوونه بازی های

آغاجوات خبر داشت فوراً باندپیچی

روی دست هایش را باز کرد و

یک جفت پنجه بوکس

گذاشت جلوی آغاجوات.

- آغاجوات بدون این که کم

بیاورد به مش رحیم گفت. خوب، از

اول می گفتمی که زیر باندپیچی یک

جفت پنجه بوکس قایم کردی. معلوم

میشه بهت حسابی یاد دادن که موقع

رد و بدل کردن «موات» چه جوری

از خودت دفاع کنی. حالا گوش کن

بین چی می گم.

از همین امروز میری در و

دروازه های چند تا پارک مشهور

تهران مثل:

پارک ملت، پارک دروازه قزوین،

پارک لاله، پارک دانش جو، پارک

قیطریه و چندتا پارک دیگر را خوب

یاد می گیری که اگر مأموران تعقیبت

کردند یا گیرافتادی بتونی مثل قرقی

در ری. موقع کتک کاری یادت باشه

با پنجه بوکس فقط بزن به سر و صورت و چشم طرف، دیگه کارت نباشه.

**مش رحیم = ولی آغاچوات** این کارها چه ربطی به میلیونر شدن ما داره؟

**آغاچوات = آخه ابله مغز خرخور** و کودن بالفطره. خیلی هم داره. از فردا صبح دو نفر رابط یکی انگلیسی و یکی آمریکایی در ۲ نوبت دو تا دیزی پر از آب گوشت بهت میدن و بهت میگن ببر فلان پارک و بگذار روی فلان صندلی. تو دیگه کارت نباشه. یک عده دیگه میان دیزی آب گوشت را بر میدارن و می برن. بدبخت گداگشنه، نکنه به استخوان های توی دیزی آب گوشت ناخنک بزنی. اگه گشتت شد میری به حساب طرف آمریکایی ما ۱۰۰ دست کله پاچه می خوری. به مغز استخوان ها دست نزن پسر جان. توی هر یک از مغز استخوان ها ۱۰۰ هزار دلار خوابیده.

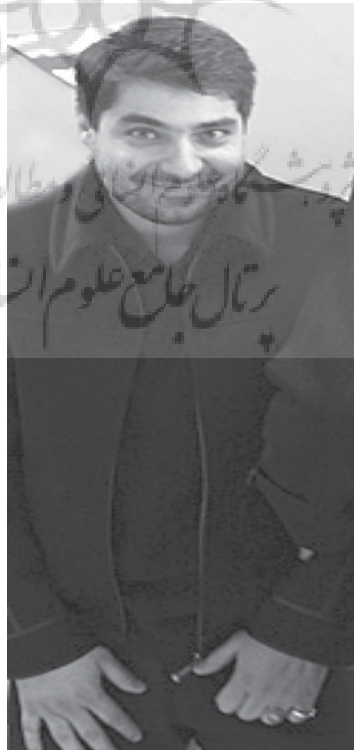
**مش رحیم = آغاچوات** راستشو بگو: نکنه توی استخوان ها موات یا گرت ریختی؟ اگه این جوریه ما نیشتم.

**آغاچوات** با بی تفاوتی گفت: معلوم میشه مش رحیم تریاکی خیلی چیزا را بهتر از ما میدونه. فقط یادت

باشه یه دفعه ی دیگه از این سئوالات مسخره بپرسی، توی استخر اسید داری شناسی کنی. یه مرتبه بهت گفتم خفه ... حالیت شد؟!

**فردا صبح** مش رحیم به جای رفتن به دفتر مجله برای تحویل گرفتن و تحویل دادن اولین دیزی به رابطش مراجعه کرد. دیزی را گرفت و سمت پارک لاله به راه افتاد.

**مش رحیم** که به امید میلیونر شدن سر از پا نمی شناخت دیزی آب گوشت را درست در همان محلی که به او گفته بودند گذاشت تا ببیند چه اتفاقی می افتد. هنوز چند قدم از دیزی آب گوشت دور نشده بود که دو، سه تا از اون گربه های دریده با



سر و صدای زیاد به سمت دیزی آب گوشت حمله کردند و دیزی از روی صندلی به پایین افتاد. اما چون درب دیزی پیچی بود باز نشد.

**بیش تر** از چند دقیقه از ماجرا نگذشته بود که آغاچوات از دور دید چند تا آجان به سمت دیزی آب گوشت رفتند و آن را از روی زمین برداشتند.

**آغاچوات** از ترس و در یک چشم برهم زدن به بالای یک درخت چنار بسیار بزرگ پرید و خودش را قایم کرد و از اون بالا نگاه می کرد تا چه بر سر محموله ی قاچاقش آمده است. در حالی که دهانش از تعجب و امانده بود، ۳ نفر آجان، ۲ نفر سوپور و مش رحیم را دور یک سفره دید که شیش نفری در حال خوردن آب گوشت بودند و از خوش مزه گی آن صحبت می کردند.

## آغاچوات

۱- از آن جایی که جد آندر جد ما انگلیسی بوده و هستیم از واژه PRESIDENCY استفاده کردیم چون که از معادل فارسی آن که می شد پرزیدنسی خوشمان نمی آمد. تا کور شوند آن هایی که نمی توانند تسلط ما را به زبان انگلیسی تحمل کنند.

«دیپلماج»